

یادداشت

صنعت خودروسازی و دسترسی اقتصادی

در جست‌وجوی عدالت تحرک برای اقشار فرودست

رحمت‌الله درجانی

در بستر تحولات اقتصادی اخیر ایران، جایی که تورم فزاینده و نوسانات ارزی قدرت خرید را به چالش کشیده، خودرو بیش از یک وسیله نقلیه، به نمادی از نابرابری اجتماعی بدل شده است. پدری که فرزندش در انتظار اتوبوس‌های شلوغ ساعتی را از دست می‌دهد، خانواده‌ای با درآمد ناچیز که حتی به خودروهای دست‌دوم دسترسی ندارد، و راننده‌ای که با هزینه‌های سرسام‌آور تعمیرات خودروهای فرسوده دست‌وپنجه نرم می‌کند، تنها بخشی از واقعیت‌های تلخ جامعه امروزند. صنعت خودروسازی، با وجود ظرفیت‌های بالقوه‌اش، تاکنون در تأمین نیازهای این اقشار ناکام مانده و بیشتر به سمت مدل‌های سودمحور گرایش یافته است. این نوشتار، با نگاهی تحلیلی و نوآورانه، به کاوش راه‌حلهایی می‌پردازد که فراتر از الگوهای ناکارآمد سنتی مانند لیزینگ حرکت می‌کنند و می‌توانند در کاهش شکاف اقتصادی مؤثر واقع شوند، هرچند اجرای آنها نیازمند بازنگری اساسی در سیاست‌های کلان است.

چالش‌های ساختاری: تورم، نابرابری و سیاست‌های ناکارآمد

تورم بالای ۴۰ درصد، همراه با نوسانات ارزی و کاهش مداوم قدرت خرید، خرید خودرو را برای بخش وسیعی از جامعه – به ویژه اقشار کم‌درآمد– به امری تقریباً محال تبدیل کرده است. خودروهای داخلی که زمانی به‌عنوان گزینه‌ای در دسترس تلقی می‌شدن، اکنون از دایره توان مالی این گروه خارج شده‌اند. مدل‌های سنتی مانند لیزینگ و فروش اقساطی که با سودهای نجومی و قراردادهای پروراکتیک همراه‌اند، عملاً شکست خورده و تنها بر بار بدهی‌ها افزوده‌اند. ایسن وضعیت نه‌تنها کیفیت زندگی را تنزل می‌دهد، بلکه ایمنی جاده‌ها را با افزایش خودروهای فرسوده تهدید کرده و بهره‌وری اقتصادی را کاهش می‌دهد. علاوه بر این، مصرف بالای سوخت و آلودگی ناشی از این خودروها، هدررفت منابع ملی را تشدید می‌کند. متولیان امر که اغلب انگشت‌تقصیر را به سمت مصرف‌کننده‌ها عوامل خارجی نشان می‌روند، کمتر به ناکارآمدی‌های ساختاری مانند تحریم‌ها و مدیریت ضعیف زنجیره تأمین توجه نشان داده‌اند.

راه‌حل‌های نوین: از مدل‌های سنتی تا رویکردهای مشارکتی

برای غلبه بر این موانع، صنعت خودروسازی باید به سمت الگوهای نوآورانه گام بردارد که بر پایه مشارکت اجتماعی و فناوری استوار هستند. این رویکردها که در برخی کشورها به موفقیت اجرا شده‌اند، می‌توانند با شرایط فرهنگی و اقتصادی ایران سازگار شوند:

۱. **اجاره به مالکیت (Rent-to-Own):** برخلاف لیزینگ‌های سنتی که بیشتر به سودآوری شرکت‌ها می‌پردازند، در این مدل بخشی از پرداخت‌های ماهانه –مثلاً معادل ۱۰ تا ۱۵ درصد درآمد خانوار– به‌عنوان پیش‌پرداخت مالکیت نهایی محاسبه می‌شود. با حمایت صندوق‌های دولتی یا اجتماعی، این الگو در ایالات متحده توانسته اقشار کم‌درآمد را به مالکیت برساند و در ایران نیز، با توجه به سنت‌های حمایتی، قابلیت اجرا دارد، هرچند نیازمند شفافیت مالی برای جلوگیری از سوءاستفاده است.

۲. **مالکیت مشترک (Co-op):** تشکیل تعاونی‌هایی که در آن چند خانواده یا فرد هزینه خرید و نگهداری خودرو را تقسیم کنند، می‌تواند گزینه‌ای عملی باشد. شرکت‌های خودروسازی با ارائه خودروهای مناسب و بیمه‌های گروهی، این مدل را تقویت کنند. این رویکرد در اروپا، جایی که تعاونی‌ها نقش کلیدی در اقتصاد دارند، موفق بوده و با فرهنگ تعاون در ایران همخوانی دارد، اما چالش اصلی، مدیریت اختلافات داخلی است.

۳. **تأمین مالی خرد:** همکاری شرکت‌های خودروسازی با پلتفرم‌های دیجیتال برای ارائه وام‌های کوچک از طریق تأمین جمعی یا صندوق‌های محلی، بر پایه اعتبار اجتماعی افراد، در این مدل دسترس‌ری را افزایش داده و در ایران، با بهره‌گیری از فناوری بلاکچین، می‌تواند شفافیت را تضمین و از فساد جلوگیری کند.

۴. **کسب‌خودرو از طریق کار:** افراد با مشارکت در فعالیت‌های داوطلبانه یا آموزشی، بخشی از هزینه را تأمین کنند. این الگو، که در آمریکا با حمایت شرکت‌ها و برنامه‌های مسئولیت اجتماعی اجرا شده، در ایران می‌تواند با تمرکز بر مهارت‌آموزی، بهره‌وری را نیز ارتقا دهد.

۵. **حمل‌ونقل به‌عنوان سرویس (MaaS):** توسعه اپلیکیشن‌هایی برای اجاره کوتاه‌مدت خودروهای برقی، با گزینه تبدیل به مالکیت، این مدل در اروپا نیاز به مالکیت دائم را کاهش داده و در ایران، با تمرکز بر انرژی‌های نو، می‌تواند به کاهش آلودگی کمک کند.

ایده‌ای نو: خودرو در ازای تعهد اجتماعی

در پیشنهاد تازه، افراد با تعهد به فعالیت‌های اجتماعی مانند آموزش مهارت‌های فنی یا پروژه‌های زیست‌محیطی، ۳۰ تا ۵۰ درصد هزینه خودرو را از شرکت‌های خودروسازی دریافت کنند. ردیابی دیجیتال این تعهدات، نه‌تنها دسترسی را افزایش می‌دهد، بلکه رفتارهای مثبت اجتماعی را تقویت کرده و برنامه‌های شرکت‌ها را در قبال جامعه ارتقا می‌بخشد. این مدل، که ریشه در رویکردهای مشارکتی دارد، می‌تواند پلی میان صنعت و جامعه بزند، هرچند اجرای آن نیازمند نظارت دقیق برای جلوگیری از سوءاستفاده است.

نقش کلیدی شرکت‌های خودروسازی

شرکت‌ها باید فراتر از تولید صرف، به ایجاد صندوق‌های حمایتی برای مدل‌های اجاره به مالکیت و مالکیت مشترک بپردازند، خودروهای اقتصادی، ایمن و کم‌مصرف تولید کنند و با شفافیت در خدمات پس از فروش، اعتماد عمومی را بازسازی کنند. این تغییر، نه‌تنها سودآوری بلندمدت را تضمین می‌کند، بلکه از انتقادهای فزاینده نسبت به عملکرد صنعت می‌کاهد.

تأثیرات و چالش‌های پیش‌رو

اجرای این راه‌حل‌ها می‌تواند دسترسی به خودرو را دموکراتیک کند، بهره‌وری را افزایش دهد و رفتارهای غیرمولد مانند وابستگی به حمل‌ونقل عمومی ناکارآمد را کاهش دهد. برای نمونه، خانواده‌ای که با مالکیت مشترک زمان کمتری را هدر می‌دهد یا کارگری که از طریق کار داوطلبانه به خودرو می‌رسد، نمادی از این تحول خواهد بود. با این حال، چالش‌هایی مانند تورم پایدار، تحریم‌های خارجی و بی‌اعتمادی عمومی، نیازمند برنامه‌ریزی دقیق و هماهنگی میان دولت و بخش خصوصی است.

سخن پایانی

اگر صنعت خودروسازی به این الگوهای نوین روی آورد، می‌تواند خودرو را از آرزویی دور به حقی همگانی تبدیل کند، اقتصاد را مولدتر سازد و اعتماد ملی را احیا کند. اما این تحول، بیش از هر چیز، به اراده‌ای جمعی نیاز دارد که نابرابری‌های ساختاری را ریشه‌کن کند. اکنون، زمان آن است که متولیان دست از گرفتن انگشت‌تقصیر بردارند و به سوی اقدام گام بردارند.

غزه، آینه شکسته تمدن غرب

افول هژمونی اخلاقی در پرتو حقوق بشر

علی سلطانی*

فاجعه انسانی در غزه، بیش از یک بحران ژئوپلیتیک، به یک کاتالیزور برای آشکار ساختن عمیق‌ترین تضادهای درونی تمدن غرب تبدیل شده است. این بحران، بنیان‌های نظم لیبرال بین‌المللی و ادعای غرب مبنی بر رهبری اخلاقی جهان را به چالشی بی‌سابقه مواجه کرده است. واکنش دولت‌های غربی به وقایع غزه، شکافی هولناک میان گفتمان پرطمطراق حقوق بشر، آزادی و کرامت انسانی و واقعیت عریان منافع سیاسی را به نمایش گذاشت و مشروعیت این ارزش‌ها را در سطح جهانی به‌شدت تضعیف کرد. در این نوشتار با استناد به مفاهیم کلیدی در فلسفه سیاسی و حقوق بین‌الملل، به تحلیل این فروپاشی گفتمانی پرداخته شده است.

۱- استاندارد دوگانه و مرگ جهان‌شمولی: از کانت تا کارل اشمیت

نظریه «صلح پایدار» ایمانوئل کانت، فیلسوف بزرگ عصر روشنگری، بر این ایده استوار بود که حقوق بشر و قوانین بین‌المللی باید جهان‌شمول و فراع از هویت ملی یا قومی باشند. این ایده، سنک بنای نظری نظم لیبرال غربی است. با این حال، واکنش غرب به غزه، بازگشتی آشکار به منطق «دوست و دشمن» کارل اشمیت، نظریه‌پرداز سیاسی آلمانی، را به نمایش گذاشت. اشمیت معتقد بود که سیاست در نهایت به تمایزگذاری میان «دوست» (که باید از او حمایت کرد) و «دشمن» (که می‌توان او را از دایره حقوق و انسانیت خارج کرد) خلاصه می‌شود. مقایسه واکنش عمده کشورهای قدرتمند غربی به مسئله اوکراین و مسئله غزه این منطق را به‌وضوح نشان می‌دهد:

● **درباره اوکراین:** تجاوز روسیه به‌درستی نقض حاکمیت ملی و قوانین بین‌المللی تلقی شد. جهان غرب با استناد به اصول لیبرال، در حمایت همه‌جانبه از اوکراین پرداخت. ● **درباره غزه:** در اینجا، فلسطینیان در جایگاه «دیگری» یا «دشمن» قرار گرفتند. به‌همین‌دلیل کشتار سیستماتیک ده‌ها هزار غیرنظامی، محاصره و ایجاد قحطی، نه به‌عنوان نقض فاحش حقوق بین‌الملل، بلکه تحت عنوان مبهم «حق دفاع مشروع اسرائیل» توجیه شد. ایسن رویکرد، همان‌طور که حقوق‌دانان بین‌المللی برجسته‌ای مانند ریچارد فالک («گزارشگر ویژه سابق سازمان ملل) بارها اشاره کرده‌اند، مفاهیمی «نتاسب در دفاع» و «منع مجازات دسته‌جمعی» (که در کنوانسیون‌های ژنو تصریح شده) را به‌کلکی نادیده می‌گیرد. این دواگانی نشان داد که برای قدرت‌های غربی، حقوق بشر نه یک اصل کانتی، بلکه یک ابزار اشمیتی برای مدیریت منافع است.

۲- بحران روایت: انسانیت‌زدایی و زندگی‌های سووکاری ناپذیر

ادوارد سعید در کتاب تأثیرگذار خود، «شرق‌شناسی»

در انحصار غرب نیست و «جنوب جهانی» (Global South) در حال بازپس‌گیری این نقش است.

۴- ورشکستگی نهادی: از شورای امنیت تا دیوان لاهه

در این چشم‌انداز فروپاشی اخلاقی، فلج و بی‌ثری نهادهای بین‌المللی که پس از جنگ جهانی دوم برای جلوگیری از تکرار فجایع انسانی تأسیس شدند، به شکلی درنکات آشکار شده است. شورای امنیت سازمان ملل، که در تئوری حافظ صلح و امنیت جهانی است، بارها با استفاده ابزاری از حق وتو از طرف ایالات متحده، از انجام هرگونه اقدام معنادر برای توقف خشونت‌ها بازمانده است. این امر شورای امنیت را از یک نهاد میانجیگر به صحنه نمایش وفاداری به متحدان و فلج‌سازی اراده جامعه جهانی تبدیل کرده است. در همین حال، هرچند مجمع عمومی سازمان ملل با اکثریت قاطع آرا خواستار آتش‌بس شده، اما ماهیت غیرالزام‌آور قطع‌نامه‌های آن، این نهاد را نیز به یک تریون نمادین و بی‌قدرت تقلیل داده است. حتی رای تاریخی دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ) که با صدور قرار موقت، احتمال وقوع «نسل‌کشی» را معتبر دانست، به سد اجرانشدن و بی‌اعتنایی آشکار برخورد کرده است. این ناتوانی نهادی نشان می‌دهد که این سازمان‌ها، به جای آنکه داوری‌ای بی‌طرف باشند، خود در چنبره همان مناسبات قدرتی گرفتار آمده‌اند که قرار بود آن را مهار کنند و به‌این ترتیب، وعده «حقوق بین‌الملل» که در برابر قدرت سیاسی عربان به پڑواکی توخالی بدل شده است.

نتیجه‌گیری: پایان یک دوران؟

فاجعه غزه آینده‌ای است که تصویر واقعی سیاست غرب را بدون روتوش‌های گفتمانی به نمایش گذاشت. این تصویر، تضاد میان آرمان‌گرایی لیبرال و واقع‌گرایی (-Real istm) بی‌رحمانه را که نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل بر آن تأکید دارند، آشکار کرد. غزه نشان داد که وقتی منافع راهبردی یک متحد کلیدی در میان باشد، تمام ساختارهای ارزشی و حقوقی غرب از طرف کارگزاران دولت‌ها و حتی در خلاف جهت خواست توده‌های اجتماعی در همان جوامع! می‌توانند به حالت تعلیق درآیند. این بحران، دولت‌های قدرتمند غربی را در یک دوراهی تاریخی قرار داده است: یا با این رنارگی مقابله کرده و در راستای بازسازی اعتبار اخلاقی خود گام بردارد، یا بپذیرد که دوران هژمونی اخلاقی‌اش به پایان رسیده است. غزه، بیش از یک نام بر روی نقشه، به نماد شکستی یک پروژه تمدنی و فرایدی برای بازتعریف عدالت و کرامت انسانی در مقیاسی حقیقتاً جهان‌شمول تبدیل شده است.

♦ استاد دانشگاه و پژوهشگر توسعه شهری و زیرساخت

سخنگویایحه‌رانخوانده

داشت. با این وصف که سالانه شکایات‌های متعدد و قابل توجهی علیه رسانه‌ها و مطبوعات با عنوان انتشار محتوای خلاف واقع مطرح می‌شود که بیش از ۹۰ درصد این شکایات با لحاظ عدم امکان اثبات عنصر روانی جرم منتهی به قرار منع تعقیب می‌شود، اما در لحاظ ماده ۱۲ لایحه دولت، پس از تصویب این لایحه قسمت عمده شکایات مطرح‌وجه علیه مطبوعات و رسانه‌ها به دلیل عدم نیاز به اثبات عنصر روانی قصد اضرار به غیر و تشویش اذهان عمومی منتهی به رای محکومیت خواهد شد و با لحاظ تبصره ۴ ماده ۱۲ لایحه که محکومیت به دو مجازات از سه مجازات مذکور در ماده ۱۲ در صورت تکرار در نظر گرفته و با لحاظ اینکه محکام با توسل به اصل تفسیر به نفع متهم جزای نقدی را به‌عنوان یکی از مجازات‌ها لحاظ خواهند کرد، مجازات دیگر با حبس شش ماه تا دو سال است یا محرومیت از فعالیت در حوزه نشر به مدت سه ماه تا دو سال. به عبارت بهتر، اندکی پس از اجرای لایحه دولت و با در نظر گرفتن تعداد شکایات مطرح‌وجه علیه مطبوعات و شرایط آسان اثبات اتهام و مجازات‌های مقرر در ماده ۱۲ و تبصره‌های آن ازجمله تبصره ۳ که علاوه بر مدیرمسئول، خبرنگار را هم مسئول تلقی کرده، قسمت عمده مدیران رسانه و خبرنگاران یا از کار بی‌گار و رسانه و مطبوعات تعطیل خواهند شد به مجازات حبس محکوم می‌شوند. البته این بهترین حالت لایحه و حالت عادی رسیدگی به اتهام انتشار محتوای خلاف واقع در فضای مجازی است، چراکه در مواد بعدی شرایط از این هم بدتر می‌شود. ماده ۱۳ لایحه مقرر کرده چنانچه محتوای خلاف واقع منتشرشده علیه امنیت داخلی یا خارجی کشور باشد یا موجب اخلال در نظم و سلامت عمومی یا روابط کشور با دول خارجی یا سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی شود یا مرتکب با اشخاص یا گروه‌ها یا دول خارجی برای ارتکاب جرم همکاری کند، چنانچه به موجب سایر قوانین مستوجب مجازات شدیدی نباشد، مرتکب به مجازات حبس یا جزای نقدی درجه ۵ و محرومیت از فعالیت یا اشتغال در امور مرتبط با نشر محتوا به مدت دو تا شش سال محکوم می‌شود و به استناد ماده ۱۴ چنانچه نشر محتوای خلاف واقع در مواقع بحرانی یا شرایط اضطراری یا وضعیت جنگی به ترتیب به تشخیص شورای‌عالی مدیریت بحران، مجلس شورای اسلامی و شورای‌عالی امنیت واقع‌شود، درصورتی‌که از مصادیق افساد فی‌الارض نباشد، مجازات مرتکب یک درجه تشدید می‌شود. ماده ۱۳ با لحاظ شرایطی مجازات حبس دو تا پنج سال را برای جرم انتشار مطالب خلاف واقع در فضای مجازی در نظر گرفته است که هیچ معیار درستی برای احراز این شرایط وجود ندارد و گویا تهیه‌کنندگان این لایحه هیچ توجهی به بزه موضوع لایحه نداشته‌اند. برای اثبات واقعیت این لایحه، بررسی‌یکی از این شرایط کافی است و آن اخلال در نظم عمومی است. با اندک مسامحه، اخلال در نظم عمومی همان تشویش اذهان عمومی است‌که در ماده ۲۴۶ قانون مجازات اسلامی برای بزه انتشار مطالب خلاف واقع در فضای مجازی ضروری قلمداد شده و مجازات حبس و ۹۱ روز تا دو سال حبس است. با جمع مواد ۱۲ و ۱۳ و ۲۲ لایحه دولت و ماده ۲۴۶ قانون مجازات اسلامی متوجه خواهیم شد که ماده ۲۲ لایحه‌ماده ۲۴۶ قانون مجازات اسلامی را نسخ و در ماده ۱۲ لایحه بزه جدیدی جرم‌انگاری و در ماده ۱۳ لایحه هم بزه موضوع ماده ۲۴۶ قانون مجازات اسلامی به شکل موسعی گسترش پیدا کرده و ماده ۱۴ لایحه هم که درواقع تبصره ماده ۱۳ است، با رافرات گذاشته و مجازات حبس پنج تا ۱۰ سال را برای شرایط اضطرار در نظر گرفته است.البته این موارد صرفا حبس را شامل می‌شود، والا از منظر محرومیت از فعالیت نشر و جزای نقدی هم مجازات‌های قابل توجهی برای بزه انتشار مطالب خلاف واقع در نظر گرفته شده است. بر این اساس، با حذف ماده ۲۴۶ قانون مجازات اسلامی در ماده ۱۲ لایحه، انتشار محتوای خلاف واقع در فضای مجازی در سه حالت در لایحه جرم‌انگاری شده است؛ دسته اول که حتی در ماده ۲۴۶ وجود هم ندارد، صرف انتشار مطالب خلاف واقع با مجازات حبس درجه ۶ یعنی حبس بیش از شش ماه تا دو سال، دوم انتشار محتوای خلاف واقع با شرایط مقرر در ماده ۱۳ که ماده ۲۴۶ هم یکی از مصادیق آن است، حبس درجه ۵ یعنی دو تا پنج سال و سوم جرم مذکور در ماده ۱۴ لایحه با حبس درجه ۴ یعنی پنج تا ۱۰ سال حبس. البته تبصره ماده ۱۲ که مجازات این ماده یک درجه تشدید شده هم شایان توجه است. با بررسی اجمالی لایحه دولت، متوجه افتات آثار تصویب آن برای اصحاب رسانه و مطبوعات، به‌ویژه خبرنگاران که در حال حاضر از بابت انتشار مطالب در رسانه متبوع خود مسئولیتی ندارند، خواهیم شد. اما اینکه سخنگوی دولت از این لایحه دفاع می‌کند و رئیس‌جمهور هم استرداد آن را به تعویق می‌اندازد، یبایکر آن است که برخلاف ادعاهای قبلی، نظر کارشناسان و خبرگان هیچ معیاری جهت تشخیص تلقی نمی‌شود. عجیب‌تر از آن نگاه و منظر تهیه‌کنندگان این لایحه است که هیچ‌یک از اصول قانون‌نویسی را در آن رعایت نکرده‌اند. این‌ها فهم موضوع این‌قدر سخت است که موضوع لایحه، انتشار مطالب خلاف واقع است، نه جنایات و جرائم مرتبط با جان و مال و امنیت.

یادداشت

دوفوریت سکوت

تناقض لایحه جدید با سخن نهج‌البلاغه و حقوق اساسی



محمد رضا یوسفی شیخ‌رباط

اقتصاددان و استاد دانشگاه مفید

در کمال ناباوری، لایحه دوفوریتی مقابله با انتشار محتوای خلاف واقع توسط رئیس‌جمهور تقدیم مجلس شد. این لایحه نه با خاستگاه سیاسی حامیان آقای پزشکیان و نه با مفاد نهج‌البلاغه که پزشکیان خود را وفادار به آن می‌داند، سازگار است. در نامه امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر آمده است: «إِذَا ظَنَّتِ الرَّعِيَّةُ بَكَ حِيَدَةً فَأَعْرِضْ عَلَيْهِمْ عَذْرَكَ»؛ یعنی «هرگاه مردم به تو (به دلیل عمل یا سیاست) بدگمان شدند، عذر خود را بر آنان عرضه کن».

بدگمانی یعنی مردم به اشتباه، سیاست حاکم را عادلانه ندانسته و تحلیل خود را بیسان می‌کنند. در این حالت، درک آنان «خلاف واقع» تلقی می‌شود؛ اما حاکم نباید لایحه کفیری دوفوریتی تقدیم کند، بلکه طبق فرمایش امام علی (ع) باید با اقناع و توضیح منطق خود، بدگمانی را بزداید. صرف‌نظر از ناسازگاری این لایحه با آموزه‌های علوی، دوفوریتی از جهات متعدد مخدوش بوده و پیامدهای تلخی به دنبال دارد:

۱. **ابهام در مفهوم «محتوای خلاف واقع»:** این عبارت فاقد شفافیت بوده و قابل سنجش عینی نیست. دامنه آن از دروغ‌گویی تا تحلیل‌های مغایر نظر حکومت گسترده است. برای مثال، تحلیلگری که در مقابل دیدگاه نابودی اسرائیل، راه‌حل منازعه فلسطین را بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷ بداند. این ابهام تفسیر سلیقه‌ای، اعمال نظر شخصی و محدود کردن آزادی بیان را منجر می‌کند. این مثال می‌تواند به موارد فرهنگی، اقتصادی و مانند آن نیز کشیده شود.

۲. **انکای نادرست به راه‌حل کفیری:** ویژگی فضای مجازی بازنشر گسترده است. بسیاری از کاربران به دلیل سواد دیجیتال پایین، فرستنده‌های جعلی را بدون تأمل منتشر می‌کنند. مطالعات نشان می‌دهد آموزش کوتاه‌مدت سواد رسانه‌ای، انتشار بی‌رویه را کاهش می‌دهد. جرم‌انگاری مشکلی که با چند ساعت آموزش قابل حل است، نادرست است.

۳. **غفلت از نجارب جهانی موفق:** کشورهای پیشرو با روش‌های ترکیبی شامل آموزش رسانه‌ای، فیلترینگ هوشمند و برخورد حقوقی محدود به نتیجه مطلوب رسیده‌اند. نوسندگان لایحه می‌توانستند از این الگوها بهره ببرند.

۴. **عدم تفکیک بین «دروغ سازمان‌یافته» و «خلاف واقع»:** مجازات برای دروغ‌پردازی سازمان‌یافته (مثلا توسط گروه‌های برانداز) قابل دفاع است، اما پرسش اینجاست که چرا این‌دروغ‌ها در جامعه پذیرش می‌یابند؟ پاسخ در نارضایتی اجتماعی و انحصار رسانه ملی توسط اقلیتی خاص نهفته است. حاکمیت باید ضمن آموزش رسانه‌ای کاربران، به اصلاح رفتار خود بپردازد؛ پایان‌دادن به انحصار رسانه ملی، انعکاس افکار متنوع و اختصاص وقت رسانه به احزاب قانونی و پُرتعدادر. این اقدامات شایعه‌پراکنی را به طور طبیعی کاهش می‌دهد.

۵. **تعارض با اصول قانون اساسی:** این لایحه نقض آزادی بیان محسوب می‌شود و موجب فضای خفقان رسانه‌ای به جای تعدیل و اصلاح جریانات است. همچنین ماده ۱۱ لایحه که رصد محتوای کاربران را مطرح کرده و اجازه می‌دهد تا پیام‌های آنان زیر نظر سازمان‌های حکومتی قرار گیرد، نقض صریح حریم خصوصی شهروندان است.

جنبه‌یندی سخن اینکه من هرچند مقابله با دروغ‌پردازی سازمان‌یافته و مجازات مرتکبان آن را می‌پذیرم، معتقدم درمان ریشه‌ای انتشار گسترده شایعات در گام‌های زیر است:

۱. خروج رسانه ملی از انحصار اقلیت سلیقه‌های متوع

۲. گشودن فضا برای بیان افکار و

۳. آموزش سواد رسانه‌ای به کاربران.

با تحقق این موارد نیازی به این لایحه ناسازگار با آموزه‌های علوی، قانون اساسی، احترام به حریم خصوصی و خاستگاه سیاسی رئیس‌جمهور نخواهد بود.